

در این شماره:

«رای من» یا زندگی ما؟

شجاعت کشف حقیقت (بخش پایانی)

انتخابات و رویکردها در کردستان

تجربه «پزشکان پابرهنه»

نگاهی به مجموعه «کلاه پهلوی»

آتش . شماره ۲۱ . مرداد ۱۳۹۲

email: atash1917@yahoo.com



سنگ روی بند نیست اما...

مصر: خشم، توهم، کودتا

میلیون‌ها مردمی که علیه محمد مرسی به خیابان آمدند حق داشتند که حاکمیت اسلامی را غیر قابل تحمل و غیر قابل قبول بدانند. محمد مرسی نتوانست به خواسته توده‌های مصر که در تظاهرات‌ها «نان و آزادی و عدالت اجتماعی» را طلب می‌کردند پاسخ بدهد بنابراین نتوانست «مشروعیت» به دست بیاورد. تنها کاری که او برای کسب مشروعیت انجام داد این بود که دین و قوانین شریعت را به زور به مردم تحمیل کند. خروج محمد مرسی از قدرت که به حق مورد نفرت بسیاری از مردم مصر بود موجی از شادی به راه انداخت. اما متأسفانه اغلب نیروهایی که خود را «انقلابی» می‌نامند تحت عنوان شکست اخوان المسلمین، خود را به آغوش ارتش و نمایندگان سیاسی «بازار آزاد» و سلطه سرمایه امپریالیستی خارجی انداختند. حال آنکه همین سلطه سرمایه که مرسی هم یکی از نمایندگان و حافظانش بود و همین ارتش سرمنشاء رنج‌ها و تحقیرها و استبدادی است که مردم مصر علیه‌اش قیام کرده بودند.

آنچه امروز در مصر می‌بینیم تلاش برای حل دعوای طبقات حاکمه به نیروی زور است و تبدیل مردم شورشی به یک گروه فشار در خدمت به یک جریان مرتجع علیه جریانات مرتجع دیگر. توده‌های مردم به شدت دچار تفرقه شده‌اند. گروهی جانب مرتجعان اخوانی را گرفته‌اند و گروهی جانب ارتش ضد مردمی را. این همان ارتشی است که بیش از چهار دهه یکی از ستون‌های سلطه آمریکا در منطقه بوده است. این ارتش نماد مصالحه با اسرائیل، تسلیم کنترل صحرای سینا به آن کشور و خیانت به مردم فلسطین است. همان ارتشی است که چند ماه بعد از برکناری حسنی مبارک در آوریل ۲۰۱۱ تانک‌ها را برای تخلیه مردم از میدان تحریر به خیابان فرستاد، در اکتبر همان سال ده‌ها نفر از مسیحیان و سایر معترضان را در ساختمان ماسپرو کشتار کرد، در نوامبر ۲۰۱۱ دستور شلیک تک تیراندازان به تظاهرکنندگان در خیابان محمد محمود را صادر کرد، و به ویژه زنان معترض را مورد ضرب و شتم و آزار جنسی قرار داد.

این امید رایج که حوادث مصر زنگ سقوط اسلام سیاسی را در منطقه به صدا درآورده است خوشخیالی است. آمریکا و سایر امپریالیست‌ها دنیا را تحت سلطه و ستم خود دارند، و تا زمانی که مردم هیچ آلترناتیو دیگری غیر از سمت‌گیری با اسلام‌گرایان یا نیروهای طرفدار غرب در مقابل خود نبینند، این اوضاع نهایتاً می‌تواند به تقویت اسلام‌گرایی در نقاط مختلف دنیا بیانجامد. ■

استانبول) جرقه یک اعتراض چند صد هزار نفری سراسری در آن کشور علیه حزب حاکم و سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی‌اش را می‌زند که بعد از گذشت هفته‌ها هنوز هم خاموش نشده است. یا در آن سوی دنیا، در کشور ظاهراً با ثبات برزیل که معجزه اقتصادی قرن بیست و یکم‌اش می‌نامیدند، افزایش بهای بلیط وسائط نقلیه عمومی ناگهان یک میلیون نفر را به خیابان می‌کشاند تا نه فقط علیه گرانی شعار بدهند بلکه فقر و تبعیض و فساد حکومتی و وابستگی هیئت حاکمه کشور به سرمایه جهانی و مراکز قدرت بین‌المللی را به چالش بگیرند. نمونه دیگر، مصر بعد از بهار عربی است. در اینجا، تلاش اسلام‌گرایان اخوانی برای تحمیل حاکمیت استبدادی و قوانین مرتجعانه مذهبی بر حیطه‌های عمومی و خصوصی جامعه نزدیک به ۳۰ میلیون نفر را درگیر جنبشی اعتراضی با خواست برکناری محمد مرسی (یا در واقع کنار رفتن اخوان المسلمین از حکومت) می‌کند. و به یاد بیاوریم همین دو سال پیش بود که «جنبش اشغال» در آمریکا و سپس در دیگر کشورهای امپریالیستی در عکس‌العمل به سیاست‌های مالی ویرانگر و غارتگری بانک‌ها و بازارهای بورس بر پا شد و به سرعت توانست توجه قربانیان نظام

ادامه در صفحه بعد

برای اینکه تشخیص دهیم در دنیای امروز سنگ روی سنگ بند نیست به مغز پیچیده و ضریب هوشی فوق‌العاده نیازی نداریم. حتی محافظه‌کارترین و «غیرسیاسی»ترین رسانه‌ها نیز نمی‌توانند از انعکاس اخباری که نشان از اوضاع بی ثبات و پر آشوب بین‌المللی دارد پرهیز کنند. زمانی بود که خیلی‌ها در عکس‌العمل به نابسامانی‌ها و بیعدالتی‌هایی که جامعه ایران را فراگرفته حسرت زندگی در کشورهای دیگر را می‌خوردند و فکر می‌کردند که این وضع ناگوار ناشی از بدقابلی تاریخی ایرانیان و احیاناً چند ملت فلک‌زده دیگر جهان سومی است. اما نزدیک به یک دهه است که صدای بلند طبل بحران از هر گوشه این کره خاکی به گوش می‌رسد. محدود به جهان سوم هم نیست. تلاطم و بی ثباتی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و بحران‌های ایدئولوژیک گریبان جوامع امپریالیستی غرب و شرق را هم گرفته است.

شکل بروز تلاطمات در همه جا یکسان نیست. اعتراضات و خیزش‌ها، درگیری‌ها و حتی جنگ‌هایی که بر بستر بحران‌ها به راه می‌افتد محرک‌ها و «بهانه»های یکسان ندارد. برای مثال دست‌درازی دولت اسلام‌گرای ترکیه به محیط زیست شهری (تصمیم به تخریب یک پارک قدیمی در مرکز شهر



برزیل: معجزه دود می شود

اعتراضات کوچکی که اواخر ماه ژوئن ۲۰۱۳ (خرداد ۹۲) در اعتراض به افزایش بهای بلیط وسائط نقلیه عمومی برپا شده بود سرعاً به یک جنبش عظیم حق طلبانه تبدیل شد. ده‌ها سال بود که برزیل چنین خیزش توده‌ای گسترده و تکان دهنده‌ای را به خود ندیده بود. بیش از یک میلیون نفر در راهپیمایی‌ها شرکت کردند. در برزیلی که معجزه اقتصادی قرن بیست و یکم‌اش می‌خواندند و قرار بود یک الگوی توسعه «دمکراتیک» سرمایه‌داری را ارائه کند، ناگهان همه چیز به هم ریخت. این اعتراضات محصول نارضایتی و خشمی عمیقی بود که طی سال‌ها در هر گوشه این جامعه ریشه دوانده بود.

مردم برزیل از این خشمگین‌اند که چرا ده‌ها میلیارد دلار صرف مجتمع‌ها و ورزشگاه‌های لوکس برای برگزاری جام جهانی فوتبال در سال ۲۰۱۴ و بازی‌های المپیک سال ۲۰۱۶ می‌شود در حالی که توده‌ها به مدرسه، خدمات درمانی و دیگر خدمات اساسی نیاز مبرم دارند. یکی از اقدامات دولت به اصطلاح سوسیالیست برزیل که خشم مردم فقیر را

دامن زده تلاش برای تخلیه ۱۷۰۰۰۰ زاغه نشین و تخریب سرپناه آنان است تا به جایش برای گردشگران ورزشی در دوره جام جهانی و المپیک مجتمع مسکونی ساخته شود و چهره شهرها نیز به اصطلاح پاکیزه شود. مردم فریاد می‌زنند این حاصل دسترنج ماست، این مالیات‌های ماست که صرف چیزهایی می‌شود که برای ما نفعی در بر ندارد. فساد گسترده در دستگاه دولتی یکی دیگر از عوامل نارضایتی و خشم توده‌های برزیل است. در این اعتراضات رسانه‌های رسمی و اصلی کشور آماج قرار گرفتند و فعالان جنبش برای اطلاع‌رسانی و ارتباطات مردمی کوشیدند شبکه‌های خبری آنلاین خود را به راه بیندازند. پاسخ دولت به این خیزش عظیم از یک سو وعده دادن برای انجام تغییرات فوری از جمله کنار گذاشتن مصوبه افزایش بهای بلیط وسائط نقلیه عمومی بود و از طرف دیگر به کارگیری گاز اشک آور و گلوله‌های پلاستیکی و در مواردی گلوله‌های سربی. تعدادی از تظاهرکنندگان در محلات محروم به قتل رسیدند و شمار زیادی نیز مورد ضرب و شتم پلیس قرار گرفتند و دستگیر شدند. ■

به خوبی احساس می‌کنند و تناقضی بین سودجویی، سودافزایی و استثمار سرمایه‌دارانه با ایدئولوژی کهنه و قوانین شرعی که میراث ۱۴۰۰ سال پیش است نمی‌بینند.

اما تحولات گونه‌گون دنیای امروز یک وجه مشترک دیگر هم دارد و آن نبود یک قطب انقلابی واقعی، یک نیروی رهبری‌کننده پیشاهنگ در رأس مبارزات و اعتراضات توده‌هایی است که از استثمار و ستم به تنگ آمده‌اند و تغییر وضع موجود را فریاد می‌کنند. غیاب چنین نیرویی به معنی آن است که مبارزان و شورشگران امروز کماکان از دورنما و نقشه و استراتژی پیروزمندی که بیراهه‌ها و آلت‌ناتیوهای امپریالیستی، واپس‌گرایانه و منسوخ حاضر در صحنه را به چالش بگیرد و راه واقعی رهایی را ترسیم کند محرومند. این چنین است که برای مثال در خیزش عظیم و الهامبخش ترکیه، بخشی از مردم معترض کماکان پرچم ترکیه را که نماد طبقات استثمارگر و ستمکار این کشور است به دست می‌گیرند و عکس‌های آنتاتورک ضدکمونیست (بنیانگذار جمهوری خونبار ترکیه) را به نشانه تعهد به سکولاریسم، دفاع از آزادی بیان و مخالفت با اسلام‌گرایی حمل می‌کنند. با افکار و باورها و ارزش‌هایی چنین التقاطی نمی‌توان افقی بنیاداً متفاوت از نظام سرمایه‌داری حاکم را مد نظر قرار داد و برای ساختن جامعه‌ای بنیاداً متفاوت طرح و نقشه ریخت. نمونه ترازیک دیگر، مصر امروز است که بخش بزرگی از معترضان به حکومت اخوان المسلمین را زیر پرچم کودتاچیان نظامی سرکوبگر و نوکران بورژوا لیبرال امپریالیسم می‌بینیم. در غیاب یک حزب پیشاهنگ کمونیست، در غیاب افق

و برنامه و استراتژی کمونیستی برای کسب قدرت و بنیان نهادن جامعه‌ای انقلابی، می‌بینیم که جنبش «تمرد» در پشت هلهله‌های ناشی از خروج محمد مرسی از قدرت، تابع نمایندگان سیاسی و نظامی «بازار آزاد» و سلطه سرمایه امپریالیستی می‌شود.

اگر قرار است وضع اسارت‌بار موجود در هر کجای دنیا دگرگون شود نیاز به انقلاب است: یک انقلاب واقعی. از طریق چنین انقلابی است که دولت‌های ارتجاعی موجود سرنگون می‌شوند، در هم می‌شکنند و به جای آن‌ها یک قدرت سیاسی نوین می‌نشیند که حاصل اتحاد استثمارشدگان و طبقه متوسط و متخصصانی است که تحت رهبری یک حزب پیشاهنگ کمونیستی دورنگر و آرمانگرا جامعه را مدیریت می‌کند.

ادامه در صفحه بعد

ابزار و امکانات و دانش تولیدی بشر از یک طرف و خصلت اجتماعی شده تولید از طرف دیگر.

نظام سرمایه‌داری این ظرفیت را دارد که در شکل‌های حکومتی گوناگون (سکولار یا مذهبی، دموکراسی پارلمانی یا دیکتاتوری نظامی، سلطنتی یا جمهوری) در ایدئولوژی‌ها و رفتارها و باورهای قرون وسطایی یا مدرن جریان یابد. این ظرفیت را دارد که قوانین و نهادهای شرعی و عرفی را در خدمت به قدرت سیاسی طبقه حاکم و سودافزایی سرمایه‌ها تدوین کند و به کار گیرد. مردمی که تجربه سی و چند سال جمهوری اسلامی را بر دوش می‌کشند حتی اگر شناخت تئوریک علمی از اقتصاد سیاسی ایران نداشته باشند، همدستی و رابطه اندام‌وار سرمایه و دستگاه حاکمه مذهبی را

و به حداکثر رساندن سود. سرمایه‌ها (و در تبعیت از آن‌ها، سرمایه‌داران و گروه‌بندی‌ها و دولت‌های سرمایه‌داری) درگیر رقابتی ناگزیر با یکدیگر می‌شوند. تشدید استثمار، تحکیم ستم‌های طبقاتی و جنسیتی و ملی و مذهبی، دست‌اندازی بی‌رویه به محیط زیست و تخریب سودمدارانه آن، نتیجه منطقی حرکت سرمایه‌ها در فرایندی رقابت‌جویانه است. این حرکت دائماً به تجمع و تمرکز و انبساط بخشی از سرمایه‌ها و ناتوانی و سقوط و از گردونه خارج شدن بخشی دیگر می‌انجامد. در واقع هر یک از شکاف‌هایی که نقطه فوران بحران و تلاطم و درگیری در دنیای کنونی می‌شوند، شکل‌های گوناگون بروز تضاد اساسی نظام سرمایه‌داری‌اند: تضاد بنیادین میان مالکیت خصوصی طبقه سرمایه‌دار بر

سنگ روی سنگ...

سرمایه‌داری را در هر گوشه دنیا به خود جلب کند.

آیا گوناگونی محرک‌ها و بهانه‌ها نشانگر آن است که این وقایع و تحولات ریشه‌های متفاوت و جدا از هم دارند؟ خیر. آیا ارتباطی میان تخریب محیط زیست، گرانی، اسلام سیاسی، بورس‌بازی، تقلب بانکی، فساد و رشوه‌خواری مقامات قدرتمند سیاسی و... وجود ندارد؟ چرا. داشته‌ای که همه این پدیده‌های شوم را به هم ربط می‌دهد و در شرایط پیچیده و متناقض در کنار هم می‌نشانند، نظام و ساختار واحدی است که دنیای معاصر را شکل داده است: سرمایه‌داری امپریالیستی. در این نظام همه چیز تابع یک هدف مرکزی است: ارزش‌افزایی دائمی از طریق بهره‌کشی از نیروی کار انسان‌ها

رویای دست یافتنی

کمونیسم دنیایی است که در آن مردم برای مصالح مشترک کار و مبارزه می‌کنند. جایی که در آن هرکس به هر شکل که می‌تواند به جامعه کمک می‌کند و هر آنچه را برای یک زندگی شایسته‌تر انسانی نیاز دارد دریافت می‌کند. جایی که در آن دیگر گروهی از انسان‌ها بر دیگران حکم نمی‌رانند، ستم روا نمی‌دارند؛ وسایل یک زندگی شایسته و دانش و ابزار فهم واقعی دنیا را از بقیه نمی‌دزدند و راه تغییر دنیا را بر آنان نمی‌بندند.

بدون این افق دید، بدون مبارزه‌ای مصمم برای رهایی نوع بشر از تمایزات و تخصیص اجتماعی، امیدها و رویاهای مردم در مورد دنیایی متفاوت و بدون استثمار و ستم، رنگ واقعیت به خود نمی‌گیرد.

شرایط لازم برای رسیدن به کمونیسم در دنیای کنونی وجود دارد. نظام جهانی سرمایه‌داری فعالیت صنعتی، کشاورزی، خدماتی و فکری چند میلیارد انسان را در خط تولید جهانی به هم آمیخته است. این تولید گسترده ظرفیت تامین نیازهای مادی همه انسان‌ها را دارد اگر بر دنیا روابط و ارزش‌های اشتراکی حاکم شود. اما سرمایه‌داری این ظرفیت را فقط برای انباشت هر چه عظیم‌تر سرمایه خصوصی به کار می‌گیرد. در نظام موجود عظیم‌ترین ذخیره موجود که توده‌های مردم هستند از خدمت به حل نیازهای همه انسان‌ها دور نگه داشته می‌شوند. نه فقط کارگران بیکار و کشتگران کنده شده از زمین عاطل و باطل رها شده‌اند بلکه حتی کسانی که بخت کسب دانش و مهارت‌های گوناگون داشته‌اند نیز اجازه استفاده از توانایی‌های خود را در خدمت به مردم نمی‌یابند. شرایط زنان و ستم بر آنان که نیمی از جامعه بشری را تشکیل می‌دهند نمایش تکان دهنده‌ای اسارت نوع بشر است. ■



ترکیه: درخت‌ها و انفجار اندیشه تغییر

طی سه دهه اخیر تغییرات عظیمی در ترکیه صورت گرفته که جزئی از جریان پر شتاب «جهانی سازی» امپریالیستی بوده است. این تغییرات به شکل‌گیری سرمایه‌داران جدیدی انجامید که سهم خود را از قدرت سیاسی و از سفره گسترده غارت و سود طلب می‌کردند. این فرایند همچنین شاهد جابه‌جایی میلیون‌ها دهقان و کشتگر درگیر در اقتصاد معیشتی بود. آنان در نتیجه ورشکستگی راهی شهرها شده و در زاغه‌های پیرامونی جای گرفتند یا به خارج از کشور مهاجرت کردند. زنان نیز در شمار گسترده از خانه بیرون کشانده شدند تا برای سیر کردن شکم خانواده خود به کارگران ارزان تبدیل شوند. در عین حال همین زنان قربانی ایدئولوژی اسلامی و فئودالی و تحمیل ارزش‌ها و سبک زندگی سنتی شدند. مدرنیزاسیون ترکیه دست در دست سرکوب و تحقیر زنان به پیش رفت. قتل‌های ناموسی جزئی از همین فرایند بود.

الگوی ترکیه در حال توسعه تحت هدایت حزب اسلامگرای عدالت و توسعه، قرار بود نمونه‌ای از یک سرمایه‌داری پر تحرک و متوازن به پشتوانه مادی سرمایه‌های امپریالیستی و پشتوانه معنوی اسلام سیاسی باشد. خیلی‌ها در منطقه گمان می‌کردند که این بهترین گزینه ممکن برای اداره کشورهای این منطقه است. حزب عدالت و توسعه با وعده «نظم عادلانه اقتصادی» به قدرت رسید. اما چیزی که به بار آورد نمایش تهوع آور بورس بازی، سودجویی و پارتی بازی بود که همه از کانال‌های دولتی صورت می‌گرفت. پروژه‌های عظیم ساختمانی به اجراء در آمد که نتیجه‌اش نه فقط نفع بردن مشتکی سرمایه‌گذار

وابسته به حزب حاکم بلکه تخریب محیط زیست و از بین رفتن ذخایر آب و فرسایش خاک و نابودی گنجینه‌های نادر تاریخی بود. مسجد سازی را به عنوان برنامه‌ریزی شهری جا زدند.

انفجار توده‌ای در ترکیه تضادهای ناگزیر این الگو را ناگهان آشکار کرد. در خیزش ترکیه نسل جدیدی از جوانان شورشگر به صحنه آمد و بی‌صبری و اشتیاق به تغییر وضع موجود را به نمایش گذاشت. صف رنگارنگ مبارزان در ترکیه، از جوانان دانشجوی تا جوانان زاغه‌نشین، مهاجران از روستا، افرادی از طبقه متوسط شامل هنرمندان و روشنفکران، مخالفان سیاست اسلامی کردن سیستماتیک دولت و فضای عمومی و به تنگ آمده‌ها از تحمیل ارزش‌ها و سنت‌ها و اخلاقیات مذهبی تشکیل می‌شد. در صف اول شورش، زنان خشمگین از تعرض به بدن، به زندگی، به آزادی‌های خود ایستاده بودند. زنانی که حمله حکومت به حق سقط جنین و ارزش‌های تبلیغ شده توسط حزب حاکم در مورد «آوردن فرزند بیشتر نشانه میهن پرست بودن و مادر خوب بودن است» را بر نمی‌تابیدند. بخشی از شورش را دانش‌پژوهانی تشکیل می‌دادند که حاضر نبودند تلاش اسلامگرایان برای کم‌رنگ کردن حقایق اثبات شده علمی نظیر تئوری تکامل داروین را تحمل کنند. و بالاخره بخش مهمی از صف شورشگران را هواداران گروه‌ها و سازمان‌های انقلابی تشکیل می‌دادند که دوشادوش مخالفان تخریب محیط زیست و طرفداران آزادی بیان و مخالفان سانسور اینترنت و سرکوب روزنامه نگاران منتقد و متعهد، به میدان آمده بودند. ■

بگیرد و به یک انقلاب پیروزمند منجر شود باید به پیشرفته‌ترین دستاوردهای تئوریک که برخاسته از جمع‌بندی و سنتز علمی تجارب مبارزه طبقاتی و تجربیات متنوع نوع بشر است متکی شد. باید ایدئولوژی را از جزم‌گرایی و

سنگ روی سنگ...

این دولت دیکتاتوری پرولتاریاست که راه ساختمان سوسیالیسم را به مثابه پایگاهی برای انقلاب جهانی کمونیستی می‌گشاید. اما برای این که امکان دگرگونی، صورت واقعیت به خود

مصلحت‌اندیشی زدود و به آن شادایی بخشید. باید بخشی از مردم تئوری انقلابی را آگاهانه راهنمای خود قرار دهند و مسئولیت رهبری توده‌ها را در کسب قدرت و آغاز فرایند تحول جامعه به دوش بگیرند. ■



جریان جنبش سال ۸۸ بود که با چند تن از کارگران یک مانتو فروشی که در ادامه مصاحبه‌شان را می‌خوانید آشنا شدیم. آن زمان بیشتر روی موسیقی خیابانی کار می‌کردند. بعد از سرکوب آن جنبش و فشار بر جوانان، اینان نیز موسیقی را کنار گذاشته راهی کار در فروشگاه‌های بزرگ شدند. مدت زیادی بود که از آن‌ها خبری نداشتیم تا اینکه بالاخره پیدایشان کردیم. به کمک‌شان توانستیم گپی هم با دیگر دوستان کارگیشان (چند فروشنده زن در بخش پُرو مانتو و چند فروشنده مرد در بخش فروش) داشته باشیم. سعی کردیم زمانی به آنجا برویم که خلوت‌تر باشد تا بتوانیم هم در بخش پُرو و هم در

خانه بیرون می‌زنند و ساعت ۱۱ شب به خانه می‌رسند. تنها صحبت‌شان با خانواده «سلام، شب بخیر» است. همین!

منصور که در بخش فروش کار می‌کند می‌گوید: من اینجا با اضافه کاری ۵۰۰ هزار تومان دستمزد می‌گیرم. جمعه‌ها هم سر کار می‌آیم. یکی از شرایط کارفرما موقع استخدام این بود که بیمه‌تان نمی‌کنم.

مرتضی: من هم دستمزدم اندازه منصور است. ۶ صبح از کرج با مترو به تهران می‌آیم. کمی قبل از هشت و نیم می‌رسم اینجا. اینکه زودتر از ۹ می‌رسم و شروع به کار می‌کنم جزء اضافه کاری حساب می‌شود. چون تا وقتی که فروشگاه باز شود این نیم ساعت را صرف چیدن مانتوهای جدید روی نرده‌ها یا تمیز کاری

گفت و گو با چند جوان فروشنده «رای من» یا زندگی ما؟

می‌کردیم. حالا تفریح مان شده گپ زدن با دخترهایی که برای خرید مانتو می‌آیند. بعد از سال ۸۸ بازار موسیقی خیابانی خوب شده بود. ولی آهسته آهسته جلوی کار ما را گرفتند. زیاد اذیت مان کردند. ما هم تصمیم گرفتیم علاقه‌مان را عوض کنیم. به هر حال از نظر اقتصادی باید یک جوری خودمان را تامین می‌کردیم. اما حالا هم گاهی وقت‌ها مخصوصا روزهای عزاداری که فروشگاه تعطیل است با گروه‌مان جمع می‌شویم و برای دل خودمان ساز می‌زنیم. یک محفل چند نفره داریم. یکی از دخترهای گروه هم همینجا در بخش پُرو استخدام شده.

محسن: یادش به خیر. در خیابان چه سنتوری می‌زد. یه جنگل ستاره داره

کار کنیم؟ ۴ سال پیش گول خوردیم، دیگر گول نمی‌خوریم.

فاطمه: سلام. شما خوب هستید؟ بعد از مدت‌ها یادتان است موسیقی و نمایش عروسکی داشتیم؟ حالا اما زیر این سقف گیر کرده‌ام. دوستان را هم دیدم داشت می‌رفت آن سالن پیش پسرها. ما آن کار قبلی را ول کردیم. بعد از آن مسائل و بگیر و ببنده، دیگر مثل سابق نمی‌شد کار فرهنگی کرد! شانس آوردم که از طریق حامد اینجا استخدام شدم. درست است که ساعات کار زیاد است و حقوقش کم، اما مگر شما بهترش را سراغ دارید؟ صاحب‌های فروشگاه فرق چندانی با بقیه کارفرماها ندارند. چشم چراندن مثل بقیه مردها. مگر در شرکت شما اینطور نیست؟ این‌ها چون پول دارند، ماشین کمتری دارند، فکر می‌کنند مالک همه هستند. باور کنید بعضی موقع‌ها می‌خواهم بخوابم توی صورتشان. اما حامد می‌گوید تحمل کن، اینجور نمی‌ماند. آن دختری که آنجا ایستاده را می‌بینید، با یکی از پسرهای کارفرما ریخته روی هم. حواستان باشد اگر می‌خواهید با بچه‌های اینجا گپ بزنید زیر آب کارفرما را جلوی او نزنید! البته دختر زحمتکشی است. پدرش معتاد است. مادرش هم فوت کرده. حالا خودش نان آور خانه است. تا حالا خیلی با او صحبت کرده‌ام و گفته‌ام که این‌ها فقط می‌خواهند از تو سوء استفاده کنند. هر بار می‌گوید خودم می‌دانم.

سپیده: سلام. از این مانتو خوشتان آمده؟ چه رنگش را برایتان بیاورم پُرو کنید؟ لاقل ببینید در تن‌تان چطور است؟ فرمز قشنگ است... من الان حدوداً هفت ماه است که اینجا کار می‌کنم. دستمزدم با اضافه کاری ۳۷۰ هزار تومان است. مثل بقیه جاها حقوق ما از پسرها کمتر است. قرار دادمان اما با پسرها فرقی نمی‌کند. به غیر از اینکه حقوق ما کمتر، ساعت ناهار خوری برای ما ۱۵ دقیقه است و برای پسرها نیم ساعت. اجازه هم نداریم مردها را ببینیم و از این سالن بیرون بیاییم که وا مصیبت‌ها می‌شود! برادرم هم همینجا کار می‌کند. با او هم مشکل دارم. بعضی روزها که می‌خواهم یکساعت زودتر بروم و کارفرما هم اجازه داده برادرم نمی‌گذارد تنها بروم و می‌گوید آقا گرگه تو را می‌خورد! ببخشید من باید بروم سراغ مشتری.

زهرا: بیا بید این رنگش را امتحان کنید. فکر کنم اندازه‌تان باشد. قیمتش ۱۸۰ هزار تومان است البته اگه خوشتان آمد می‌توانم تخفیف بگیرم. دیگر یاد گرفته‌ایم با مشتری چطور رفتار کنیم. من در کل حدود ۴۰۰ هزار تومان حقوق می‌گیرم. ضمناً اینجا پورسانت مورسانت **ادامه در صفحه بعد**



عکس جنبه تزیینی دارد

بخش خودم در فروشگاه می‌کنم. **سیاوش:** نمی‌توانیم به تامین اجتماعی برویم و بگوییم بیمه نیستیم. به محض اینکه کارفرما بفهمد اخراجمان می‌کند، چون جزء قرارداد ماست. وقتی که استخدام شدیم به جز قرارداد رسمی که پایش انگشت زدیم، از ما تاییدیه با امضاء گرفتند که حقوق پایه ما ۳۰۰ هزار تومان است و مابقی دریافت حق بیمه و اضافه کاری است! یعنی در قرارداد ما قید شده که پول بیمه را ماهانه نقداً دریافت می‌کنیم. تمام کسانی که اینجا کار می‌کنند همینطور استخدام شده‌اند. البته یک برگه دیگر هم امضاء کرده ایم که در صورت اخراج شدن همه حق و حقوق خود را ماهانه دریافت کرده‌ایم.

حامد: البته از بیمه می‌آیند و به اینجا سر می‌زنند ولی با ما صحبت نمی‌کنند. یک راست می‌روند دفتر پیش کارفرما. یادتان که هست ما هر روز موسیقی کار

بخش فروش راحت صحبت کنیم، البته با هماهنگی یکی از دوستان فروشنده. سی و چند پرسنلی که اینجا مشغول کار بودند میانگین سنی‌شان ۲۵ سال بود. با ساعات کار طولانی (۹ صبح تا ۱۰ شب) بدون تعطیلی جمعه‌ها، بدون بیمه، قراردادهای سفید امضاء سه ماهه، حقوقی پائین‌تر از تامین اجتماعی، بدون خدمات رفاهی، بدون حق ایاب وذهاب، سختی کار و البته تبعیض جنسیتی (هم در دستمزد و هم در نوع کار). این‌ها هر روز ۱۰ ساعت سر پا هستند و تاثیر این شرایط بر سلامتی‌شان بعدها معلوم می‌شود. کارفرما هم حساب شده از خلاءهایی که در قانون کار ضدکارگری وجود دارد برای بی حقوق نگهداشتن این‌ها و بستن دهان‌شان استفاده می‌کند. بسیاری از این‌ها هر روز از حومه شهر تهران، از کرج، وردآورد، شهرک دانشگاه، پامنار و سنگ سفید به مرکز شهر می‌آیند. ساعت ۶ صبح از

شجاعت کشف حقیقت

این بخش آخر گفتار استیون هاوکینگ در مورد شکل‌گیری گیتی و قانونمندی‌های حاکم بر کائنات است. بخش‌های قبلی را می‌توانید در شماره‌های ۱۳ و ۱۶ و ۱۹ «آتش» ملاحظه کنید. رودخانه‌ای را در نظر بگیریم که از قسمتی از یک کوه سرازیر می‌شود. چه چیزی رود را به وجود آورده است؟ خوب احتمالا بارانی که پیشتر باریده است. اما چه چیزی باران را پدید آورده؟ تابش آفتاب شاید جواب خوبی باشد. آفتابی که روی اقیانوس تابیده آب را به آسمان تبخیر کرده و ابرها را به وجود آورده است. خوب چه چیزی باعث شده که خورشید بتابد؟ اگر ما به درون خورشید بنگریم، به فرایندی به نام گداخت (جوش خوردن) بر می‌خوریم که طی آن اتم‌های هیدروژن به همدیگر ملحق شده و هلیوم را به وجود می‌آورند که طی این فرآیند مقادیر زیادی انرژی آزاد می‌شود. تا حالا خوب جلو آمدیم. هیدروژن از کجا آمده است؟ پاسخ: بیگ‌بنگ. اما نقطه حساس ماجرا این جاست.

«رای من» یا...

در کار نیست. مجبورم به همین کار بچسبم. دانشگاه هم زفتم به خاطر هزینه‌اش. طرف‌های پامنار می‌نشینم. راستی شما به قیافه‌تان نمی‌خورد دوست فاطمه باشید. فاطمه خیلی شر است!

به‌نوش: از این مانتو که زهرا گفت خوشتان آمد؟ من که یک سوم حقوقم را باید بدهم تا این را بگیرم. زمانه‌ای شده که باید پول بدهی و کیسه ببوشی. کی از دست این‌ها راحت می‌شویم؟ ولی خانم این‌ها حالا حالاها هستند. مگر سال ۸۸ چه شد؟ ماها زن‌ها توی خیابان بودیم. صف اول. من با مادر جونم می‌رفتم تظاهرات. رای هم نداده بودم. مادر جونم نگذاشت و گفت فرقی ندارد هرکدام بیاید نظام که نمی‌رود. حال شما می‌گویید جور دیگری می‌شود.

و انحنای می‌کند. برای فهم این موضوع تصور کنید که یک ساعت دارد به درون سیاهچاله‌ای کشیده می‌شود. هر چه که ساعت به آن نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود، گذر زمان کند و کندتر می‌شود. خود زمان شروع به کند شدن می‌کند. حالا تصور کنید که ساعت داخل سیاهچاله رفته است. به این فکر کنید که تحت چه نیروی جاذبه شدیدی قرار می‌گیرد و به تبع آن، ساعت از حرکت می‌ایستد. ساعت متوقف می‌شود نه به این علت که خراب می‌شود بلکه به این خاطر که درون سیاهچاله زمان وجود ندارد و این دقیقا همان اتفاقی است که در بدو پیدایش کیهان به وقوع پیوست.

من معتقدم نقشی که زمان در آغاز پیدایش جهان بازی کرده است، مجوز نهایی ماست برای حذف نیاز به یک طراح بزرگ؛ و روشننگر اینست که کیهان چگونه خود را به وجود آورده است. وقتی که ما به زمان وقوع بیگ‌بنگ برگردیم، گیتی کوچک و کوچکتر می‌شود. تا اینکه در نهایت به نقطه‌ای می‌رسیم که کل جهان در آن قرار داشته است. فضایی بسیار کوچک که در حقیقت یک سیاهچاله بی نهایت چگال بوده است. و همانند سیاهچاله‌های امروزی، که در فضا شناور هستند، قوانین طبیعت یک موضوع خارق‌العاده را دیکته می‌کنند. آن‌ها به ما می‌گویند در اینجا (نقطه) مورد اشاره در بیگ‌بنگ نیز زمان باید متوقف شده باشد. شما نمی‌توانید به زمانی پیشتر از بیگ‌بنگ برگردید زیرا قبل از بیگ‌بنگ قبل تری وجود نداشته است. ما در نهایت به چیزی رسیدیم که علت نداشته است، زیرا زمانی برای وقوع علت وجود نداشته است. این برای من به این معناست که امکانی برای وجود یک

فرصت ماندن ما در فروشگاه تمام می‌شود. به ناچار خداحافظی می‌کنیم و بیرون می‌آییم. چند هفته بعد، درست بعد از اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری و از صندوق بیرون آمدن حسن روحانی دوباره حوالی فروشگاه می‌رویم. زمان کار تمام شده و حامد را می‌بینیم که از فروشگاه خارج می‌شود. به سمتش می‌رویم و سلام احوال‌پرسی می‌کنیم.

حامد: ماها هم خوبیم. می‌گذرد. دیدید این بار روحانی آمد و باز هم بخشی از مردم را کشانند به انتخابات! بچه‌های ما که سر کار تاروز آخر می‌گفتند شرکت نمی‌کنیم. چه بگویم! درست قبل از تعطیلی نصف بچه‌ها گفتند رای می‌دهیم. تقریبا همه‌شان به روحانی رای دادند. اما ۹ نفرمان رای ندادیم. کارفرما هم با برادرانش رفتند و به روحانی رای دادند. بعد از اعلام نتایج با

خالق وجود نداشته است. چرا که زمانی برای موجود بودن یک آفریننده وجود نداشته است. از آنجا که خود زمان در لحظه وقوع بیگ‌بنگ شروع شده است، این واقعه (بیگ‌بنگ) پدیده‌ای بوده است که نمی‌توانسته معلول، مخلوق یا آفریده کسی یا چیزی بوده باشد. بنابراین علم پاسخی را که در جستجویش بودیم به ما داد. پاسخی که بشر برای یافتنش ۳۰۰۰ سال تلاش کرده است. ما به اینکه قوانین طبیعت چگونه بر روی ماده و انرژی موجود در کیهان عمل می‌کنند، پی بردیم و فهمیدیم که آغاز این فرایند در نهایت منجر به تشکیل ما شده است. اما اینجا بر روی زمین خودمان، بسیار خرسندم که همه این کارها را انجام داده‌ام. اگر مردم از من بپرسند که آیا خدا جهان را آفریده است، من به آن‌ها خواهم گفت که سؤال‌شان بی معناست چرا که زمان قبل از بیگ‌بنگ وجود نداشته است و قاعدتا زمانی وجود نداشته است که در آن خدا بتواند جهان را بیافریند. این سؤال مانند آن است که از ما آدرس رسیدن به لبه زمین را بپرسند. زمین کروی است و لبه‌ای هم ندارد بنابراین تلاش برای یافتن لبه آن کاری بیهوده خواهد بود.

همه ما از آدمی به آنچه که می‌خواهیم باور داشته باشیم و این هم دیدگاه من است که ساده‌ترین توضیح است: خدایی وجود ندارد، هیچ کس سرنوشت ما را تعیین نمی‌کند. این‌ها مرا به فهمی بنیادین و عمیق رهنمود می‌کنند: احتمالا بهشت و زندگی بعد از مرگ نیز وجود ندارد. ما همین یکبار حق حیات داریم تا از طرح زیبای گیتی تجلیل کنیم، و همین برای من جای بسی قدرانی و سپاسگزاری دارد. ■

ترجمه وریا کریمی

دو سه روز اول همه سر حال بودند. کارفرما هم آمد و شیرینی پخش کرد. خلاصه همه چیز به خوبی و خوشی تمام شد! اما دو روز پیش همین فاطمه ۲۰ دقیقه دیر آمد و همان کارفرمای خوشرو چنان برخورد بدی با او کرد که تا ظهر موقع ناهار دمغ بود. تازه به خاطر این دیر آمدن جریمه هم شد! «ای دادن مشترک به روحانی» به جای خود اما کارگر جای خود، کارفرما جای خود! حالا نمی‌دانم اوضاع چطور پیش خواهد رفت. اما یک چیز برابرم مثل روز روشن است. از بالا یک تغییراتی حتما باید انجام شود. شکلس را نمی‌دانم. ولی به این نتیجه رسیده‌اند که برای اینکه مردم را چهار سال دیگر از نو سر کار بگذارند باید کارهایی بکنند. باید دید که این شرایط پیچیده به چه شکلی در می‌آید. ■ مهتاب / امید

چند تا از بچه‌ها رفتیم مرکز شهر. دخترها و پسرها جمع شده بودند و شعار می‌دادند «روحانی مُجکّریم!» بعضی هم می‌گفتند «دیکتاتور مُجکّریم!»، «زندانی سیاسی آزاد باید گردد». یکدفعه دیدم همین فاطمه خودمان جو گیر شد و پرید عکس روحانی را دست گرفت و شروع کرد به سوت زدن و جیغ کشیدن. به او گفتم تو که گفتی رای نمی‌دهم. چرا عکس روحانی را بردی بالا؟ تو که مخالف سرسخت حجابی، این که طرفدار شریعت است و ضد زن! فاطمه با خنده گفت که بی خیال. یک روز هم که کسی با ما کاری ندارد تو گیر می‌دهی! حس کردم در آن شرایط بحث کردن با او بی مورد است و بی فایده.

پرسیدم حالا که آب‌ها از آسیاب افتاده و همه رفته‌اند سر کار، در فروشگاه شما اوضاع چگونه است؟ جواب داد که: هیچی!

رژیم

جمهوری اسلامی میزان مشارکت مردم را در سراسر کردستان ۶۲ درصد اعلام کرد. از تقلبات آشکار و پنهان حکومت که بگذریم بنا بر اظهارات شاهدان عینی در برخی شهرها مانند سنندج میزان مشارکت مردم نسبت به انتخابات در دوره‌های قبل بیشتر بود. اینکه رژیم انتخابات شورای شهر و ریاست جمهوری را هم زمان به پیش برد بر میزان مشارکت مردم تاثیر گذاشت. اما تفکیک اینکه چه تعداد از مردم برای انتخابات شورا آمده بودند و چه تعداد برای ریاست جمهوری مشکل است. این بار در برخی شهرها تعداد بسیار زیادی کاندید شورای شهر شده بودند که اکثرا هم رد صلاحیت نشدند. مثلا در شهر سنندج ۱۵۰ نفر کاندید شورای شهر بودند. قبل از انتخابات، کاندیداهای مختلف در شهرهای کردستان اقدام به تبلیغات خیابانی و ایجاد ستاد انتخاباتی کرده بودند که عمدتا با بی تفاوتی مردم

روبرو شده بود. در شهر سنندج چند مورد اعتراض مردمی به مبلغان کاندیدها نیز صورت گرفت. در هر صورت، حسن روحانی و محسن رضایی در کردستان همایش‌های انتخاباتی برگزار کردند.

تفاوت کردستان با سایر نقاط ایران این است که دارای احزاب و سازمان‌های شناخته شده‌ای است که پایگاه توده‌ای دارند. به علت همین فضای سیاسی است که در حال حاضر، صدها فعال سیاسی، خبرنگار و یا هوادار احزاب سیاسی کرد در زندان و یا در تبعید به

سر می‌برند. در جریان انتخابات اخیر نیز هر حزبی بنا بر ایدئولوژی و اهداف سیاسی خود و با توجه به وضعیت بسیار بد اقتصادی و اجتماعی تلاش کرد بر روند انتخابات تاثیر بگذارد. تا چند روز مانده به انتخابات تقریبا اکثر تشکلات و احزاب به علت‌های مختلف از جمله نبود آزادی‌های سیاسی و سرکوب صحبت از تحریم انتخابات می‌کردند، اما با نزدیک شدن به زمان رای‌گیری و حمایت رفسنجانی و خاتمی از روحانی لحن بعضی از احزاب مانند حزب دمکرات و پژاک تغییر کرد.

قبل از انتخابات به طور کلی با رویکردهای متفاوت مواجه بودیم. گروهی بر این باور بودند که انتخابات وسیله‌ای برای مشروعیت بخشیدن به رژیم است و ابزاری برای به سرکار آوردن حافظان جدید نظام جمهوری اسلامی. بنابراین برای زحمتکشان کرد هیچ نفعی در بر ندارد و برای رفع ستم و نابرابری ملی هیچ روزنه‌ای را باز نمی‌کند. اما

آن‌ها استدلال سیاسی و تبیین تئوریک کم‌رنگی از کارزار انتخاباتی رژیم داشتند، شاید به این علت که فرآیند آگاه شدن زحمتکشان و به خصوص کارگران را شرکت آنان در مبارزات اقتصادی می‌دیدند و تمرکز تبلیغات‌شان نیز عمدتا در این راستا بود.

رویکرد گروهی دیگر این بود که با فشار آوردن و مبارزه می‌توان حکومت را وادار به عقب نشینی کرد. این‌ها می‌گفتند که اگر از جانب کاندیداها در مورد تغییر در کردستان برنامه‌ای اعلام شود مردم بهتر است به آن‌ها رای بدهند تا فضا تغییر کند. برای مثال پژاک که به علت دست زدن به قهر و سابقه مبارزاتی هم‌فکرانشان در ترکیه از نفوذ قابل ملاحظه‌ای در کردستان برخوردار است طی بیانیه‌ای که قبل از انتخابات صادر کرد گفت وجود برنامه برای کردستان می‌تواند آغازی برای تغییر در کردستان باشد و به این دلیل می‌توان

انتخابات و رویکردها در کردستان

به کاندیداهایی که چنین رویکردی دارند رای داد. به همین خاطر نگاه پژاک ابتدا به سوی محمد رضا عارف رفت که بیش از سایر نامزدها از «مساله قومیت‌ها» (اسم رمز ستمگری ملی) حرف می‌زد. بعد از کنار رفتن عارف به نفع روحانی، پژاک متوجه این یکی شد.

دیگرانی مانند حزب دمکرات اعلام کردند که شرکت کردن یا نکردن زیاد فرقی نمی‌کند و به هر حال حکومت کار خودش را خواهد کرد. بنابراین مردم بهتر است شرکت نکنند. اما اگر شرکت کردند به روحانی رای بدهند! آقای عبدالله مهتدی از رهبران «سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران» هم مردم را به شرکت در انتخابات ترغیب کرد با این استدلال که می‌خواهد رژیم را وادار به عقب نشینی و تخفیف بحران کند. تو گویی بحران حاد اقتصادی - اجتماعی در جمهوری اسلامی ناشی از سیاست این یا آن جناح است و نه برخاسته از سیستم حاکم و ساختاری که در خدمت طبقات

استثمارگر و امپریالیسم است.

به هر حال بعد از انتخاب روحانی موضع احزاب روشن‌تر شد. مهتدی گفت که حکومت عقب نشسته و اصلاح‌طلبان نقش مهمی در این عقب نشینی داشتند. بحشش این بود که باید منتظر بمانیم و مطالبات خودمان را از آن‌ها بخواهیم و زیاد هم مهم نیست که رژیم به مشروعیت ظاهری دست پیدا کند!

رویکرد مطالبه‌محور، سرانجامش این شد که: «مردم! به عوام‌فریبان رای بدهید!» قابل توجه است که نیروی اصلاح‌طلب در کردستان کسانی مانند جلالی زاده از خانواده شهدای حکومتی هستند که سابقا در جنگ علیه مردم کردستان یار و یاور خمینی بودند. برنامه بخشی از اصلاح‌طلبان حکومتی در مورد کردستان عبارت است از «تغییر نگاه امنیتی به کردستان» و شعار دادن در مورد تغییر وضعیت. اما مردم کردستان تجربه هشت سال ریاست جمهوری خاتمی را هم دارند و می‌دانند که اساسا هیچ تغییر مثبتی به سود آنان انجام نشد.

این واقعیتی است که بخشی از طبقه متوسط و نوکیسه‌هایی که طی دهه اخیر به ویژه در ارتباط با بیزنس‌های پر سود از جمله در تجارت با کردستان عراق شکل گرفته‌اند، روحیات سازشکارانه و سیاست مماشات با رژیم را در میان مردم کردستان نمایندگی می‌کنند. همین‌ها هستند که بر مبنای تمایل طبقاتی خود در کارزار انتخاباتی رژیم شرکت می‌کنند.

در مقابل، بخش‌های دیگری از جامعه کردستان هستند که آگاهی سیاسی عمیق‌تر و روحیه رادیکال‌تری دارند. همان‌هایی که حاضر به شرکت در بازی فریبکارانه انتخابات رژیم نشدند. اینان حق تعیین سرنوشت می‌خواهند و خواهان رفع ستم ملی‌اند؛ از جمهوری اسلامی چیزی جز سرکوب و ستم ملی و فقر و اختلاف عظیم طبقاتی ندیده‌اند و خواهان دگرگونی واقعی‌اند. تقلیل‌گرا نیستند که به مانورهای مضحک رژیم و زندگی اسفبار و اختناق با ظاهری مدرن راضی شوند. شوراهای واقعی مردمی را می‌خواهند و اقتصادی در راستای منافع ارزش آفرینان یعنی کارگران و دهقانان و معلمان و اندیشه‌ورزان. این همان نیروی واقعی است که برای پیشبرد انقلاب اجتماعی و به اجراء در آوردن یک استراتژی رهائی‌بخش باید موضوع فعالیت آگاه‌گرانه و سازماندهی حزب پیشاهنگ کمونیست در کردستان قرار بگیرد. ■

کاوه اردلان

شکاف‌ها این گونه پُر می‌شوند

تجربه

«پزشکان پابرهنه»

در چین سوسیالیستی

افزایش روز به روز قیمت دارو حتی قشورهای مرفه شهری را هم که بهترین امکانات موجود در دسترس‌شان بود تحت فشار قرار داده است. وضع طبقات تحتانی و ساکنین شهرهای کوچک و روستاها که همواره از خدمات پزشکی متمرکز در مراکز ثروت محروم بوده‌اند اسفناک شده است. البته تحریم‌های خارجی و اولویت‌های حکام فعلی منبع اصلی فشار تحمل ناپذیر کنونی است، اما مشکل بهداشت و درمان فقط مختص کشورهای تحت سلطه‌ای مانند ایران نیست. این مشکلی جهانی است. در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری هم مردم با این معضل دست به گریبانند و با گسترش بحران وضعیت به مراتب وخیم‌تر می‌شود. تحت دولت‌های رفاه اروپا، داروها و درمان‌ها یک به یک «غیر ضروری» تشخیص داده شده و از پوشش بیمه‌های دولتی خارج می‌شوند. خصوصی‌سازی‌هایی که از زمان حکومت مارگرت تاچر در انگلستان دهه ۱۹۸۰ آغاز شد منجر به تعطیل بیمارستان‌هایی شد که سودآور نبودند. برای درک شرایط هولناک نظام پزشکی در آمریکا تماشای فیلم مستند «سیکو» ساخته مایکل مور کفایت می‌کند (و علیرغم وعده‌های انتخاباتی اوباما وضعیت از زمان ساختن فیلم تغییر چندانی نکرده است). در شرایطی که ۳۵٪ مردم جهان مستقیما در معرض آب‌های آلوده و فاضلاب زندگی می‌کنند و سالانه نزدیک به ده میلیون کودک زیر ۵ سال (یعنی روزی ۲۶۰۰۰ کودک) اغلب در نتیجه بیماری‌های سهل‌العلاج جان می‌دهند، شرکت‌های بزرگ بیمه و دارویی از سودآورترین بخش‌های سرمایه بین‌المللی‌اند. این خود گواه منسوخ بودن نظام سرمایه‌داری است.

مشکل تا وقتی که جامعه و جهان بر محور سود می‌چرخد قابل حل نیست و با شعارهای اوتوپییستی «درمان رایگان برای همه» نیز چاره نمی‌شود. اراده سیاسی برای حل مشکل بهداشت و درمان جامعه باید بر درک از واقعیت‌های

جمعیت، بهداشت و تشخیص بیماری‌ها. در این راهنما علاوه بر داروهای متعارف (بازدارنده‌های شیمیایی)، راه‌های سنتی معالجه از طب سوزنی تا گیاهانی که سنتا برای بیماری‌های مختلف به کار می‌رفت توضیح داده شده بود.

تا سال ۱۹۷۶ شمار پزشکان پابره‌نه در سراسر چین به حدود دو میلیون نفر رسید. موفقیت سیاست پزشکان پابره‌نه چنان در رفع نابرابری اجتماعی و طبقاتی در زمینه بهداشت چشمگیر بود که در سال ۱۹۷۸ مورد تقدیر سازمان بهداشت جهانی قرار گرفت. برنامه «بهداشت برای همه» سازمان ملل در سال ۲۰۰۰ نیز بر اساس همان الگو تدوین شد.

بعد از مرگ مائو و کودتای سرمایه‌داران نواخته در چین، و تعطیل کمون‌های روستایی در سال ۱۹۸۰، نهاد پزشکان پابره‌نه نیز منحل شد. در سال ۲۰۰۳ مجله آمریکایی تایم نوشت: «پزشکان پابره‌نه مشهور چین اغلب دیپلمه‌های دبیرستان بودند و در کمک‌های اولیه تعلیم دیده بودند، کوه و کمر را در می‌نوردیدند تا زانان آبدستن را معاینه کنند و دست و پای شکسته را گچ بگیرند. در نتیجه این خدمات که اساسا رایگان بود، چینی‌ها موفق شده بودند بیماری‌های مقاربتی را ریشه کن کنند، امید به زندگی در کشور را تقریباً دو برابر کنند و آن را طی سال‌های ۱۹۴۹ تا اواسط سال‌های ۱۹۷۰ از ۳۵ به ۶۵ سال برسانند. ولی در اوایل دهه ۱۹۸۰ کشور از کمونیسم به سرمایه‌داری روی آورد و دهقانان مجبور شدند برای پرداخت هزینه بهداشت جیب‌های مندرس خود را زیر و رو کنند. همزمان حکومت‌های محلی یارانه‌های بیمارستان و درمانگاه روستایی را حذف و عملاً آن‌ها را خصوصی سازی کردند...»

این عقبگرد نشان از تفاوت بنیادین میان دو نظام اقتصادی - اجتماعی سوسیالیستی و سرمایه‌داری داشت. پزشکان پابره‌نه کماکان در ذهن بسیاری از کمونیست‌های انقلابی و ترقی‌خواهان قدیمی باقی مانده است. بسیاری از توده‌های روستایی چین که در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ کودک یا نوجوان بودند هنوز خاطره آن جوانان پر شور که خدمت به خلق را پیشه کرده بودند در سر دارند. اما برای نسل انقلابی‌اندیش امروز که روابط و جامعه آترناتیو را در برابر نظام سرمایه‌داری جست و جو می‌کند، پزشکان پابره‌نه نه یک خاطره غرور آفرین دور بلکه یک منبع الهام است. تجربه‌ای که کماکان می‌توان خطوط راهنمای یک برنامه متوازن و مساوات‌گرایانه بهداشت و درمان سراسری را از آن استخراج کرد. ■ «آتش»

شهری و روستایی چین نابرابری عظیم وجود داشت.

اما آن چه این نابرابری را بیش از پیش آشکار کرد وقتی بود که دولت تصمیم به ریشه‌کن کردن تب حلزون گرفت. در سال ۱۹۵۵ نزدیک به ۱۱ میلیون روستایی جنوب چین به تب حلزون یا شیستوزومیاز که یک بیماری انگلی خطرناک خاص مناطق حاره است مبتلا بودند. مائو تسه دون رهبر کمونیست فهمیده بود که سیاست انتقال بهداشت و درمان از شهر به روستا به جایی نمی‌رسد و باید شیوه‌های دیگری برای غلبه بر این ناموزونی در پیش گرفت. کارزار دراز مدت و موفقیت آمیزی که با تربیت کارکنان بهداشت، آگاه کردن مردم و استفاده از ابتکارات توده‌ای برای غلبه بر این بیماری پیش رفت، دستمایه‌ای شد برای ظهور پدیده «پزشکان پابره‌نه» در جریان انقلاب فرهنگی.

سال ۱۹۶۵ آغاز انقلاب فرهنگی بود. در کنار انتقاداتی که به نظام آموزشی نخبه‌گرایانه می‌شد، مائو تسه دون طی یک سخنرانی نظام شهر محور پزشکی را به نقد کشید و چارچوب نظامی را جلو گذاشت که بهبود شرایط اهالی روستا را کانون توجه قرار می‌داد. در آن سال‌ها هنوز بخش بزرگی از بودجه بهداشت به شهرنشینان (که کماکان بیش از ۲٪ جمعیت نبودند) اختصاص داشت. با فراخوان مائو گروهی از جوانان روستایی در سطح دبیرستان انتخاب شدند، به طور رایگان و در دوره‌های سه ماهه، شش ماهه و یا یکساله تعلیم دیدند و به روستاهایشان بازگشتند تا دانش پزشکی‌شان را به کار بندند. در عرض فقط چند سال ۱۵۰ هزار پزشک و ۳۵۰ هزار بهیار به کار در روستاهای سراسر کشور مشغول شدند. این کارکنان بهداشت و درمان که از سال ۱۹۶۸ به «پزشکان پابره‌نه» معروف شدند به طور نیمه وقت کار می‌کردند و از ایشان انتظار می‌رفت که در کار کشاورزی نیز شرکت کنند. دستمزدشان مثل تمام کارکنان کمون‌های روستایی بر اساس امتیاز کاری بود و معادل کار کشاورزی محسوب می‌شد.

البته چین کشوری فقیر بود و امکانات پیشرفته پزشکی و دارویی محدودی داشت. پزشکان پابره‌نه با تکیه بر ابتکار روستائیان، و با سیاست پیشگیری به جای معالجه، بسیاری از مشکلات را حل می‌کردند. «کمیتة انقلابی بهداشت استان هونان» نیز کتابی تحت عنوان «راهنمای پزشکان پابره‌نه» منتشر کرد. در این کتاب تلاش شده بود که همه اطلاعات ممکن در اختیار این پزشکان قرار بگیرد. از آناتومی ابتدایی تا شیوه‌های کنترل



به شکلی گسترده در آن شرکت جستند. به طور کلی ناظران خارجی از پاکیزگی شهرهای چین - چیزی که بدون اراده تک تک مردم ممکن نبود - متعجب شده بودند. (پیش از انقلاب، شهرهای چین به کثیف بودن شهره بودند و به ویژه خارجی‌ها از مگس‌های فراوان چین که ناقل بسیاری از بیماری‌ها بودند وحشت داشتند.)

از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۵۷، ۸۶۰ بیمارستان جدید با متوسط ۳۵۰ تختخواب ساخته شد. یعنی هر سه روز و نیم ساختمان یک بیمارستان به اتمام می‌رسید. تا سال ۱۹۶۰، ۱۶۱ بیمارستان به بیمارستان‌های فوق‌الذکر اضافه شد. هر یک از این بیمارستان‌ها چندین بخش با پزشک و پرستاران واجد شرایط داشتند. و البته رقم کلی ۱۰۲۱ بیمارستان جدید غیر از هزاران بیمارستان کوچک و درمانگاه و زایشگاهی بود که در روستاها ایجاد شده بودند.

تعداد بهیاراتی که در مناطق روستایی چین کار می‌کردند در سال ۱۹۵۷ به ۲۰۰ هزار نفر رسید. در کمتر از یک دهه از پیروزی انقلاب نرخ امید به زندگی بالا رفت. مرگ و میر نوزادان در شهرها از ۱۱۷ در هزار به سال ۱۹۴۹ به ۳۷ در هزار در سال ۱۹۵۶ تنزل یافت. موارد مرگ مادران به هنگام زایمان در پکن و شانگهای به ترتیب ۳۰ در صد هزار و ۲۸ در صد هزار بود. این در حالی است که در همان زمان (۱۹۵۶) تعداد تلفات مادران در انگلستان و ویلز ۵۴ در صد هزار بود.

به دنبال پیروزی انقلاب حزب کمونیست پزشکان را ترغیب کرد که در روستا اقامت گزینند ولی این سیاست موفق آمیز نبود و کار درمان در روستا عمدتاً توسط تیم‌های پزشکانی انجام می‌شد که چند هفته‌ای به روستاهای اطراف می‌رفتند و دوباره به شهر باز می‌گشتند که درآمد بیشتری نصیبشان می‌کرد. بنابراین در زمینه خدمات بهداشتی و درمانی کماکان بین مناطق

جامعه، کارکرد سرمایه‌داری و چگونگی رسیدن به دنیایی نوین و عاری از نابرابری استوار باشد. تجربه چین سوسیالیستی در این زمینه علاوه بر این که تصویری از آن چه گذشت ارائه می‌دهد، روش‌ها و راهکارهایی نیز برای تغییرات آتی در اختیار ما می‌گذارد.

یک تجربه متفاوت

هر چند قبل از پیروزی انقلاب اجتماعی معدودی از شهرهای بزرگ چین نظیر شانگهای، به دلیل نفوذ اروپائیان از امکانات به نسبت پیشرفته درمانی و پزشکان مجرب برخوردار بودند، ولی شهرنشینان فقط ۲٪ جامعه چین آن زمان را تشکیل می‌دادند. مناطق وسیع روستایی که اکثریت جمعیت را در خود جای می‌داد از هر گونه امکانات بهداشتی بی بهره بود.

پس از کسب قدرت سیاسی، دولت پروتلاریا با کمبود شدید پزشک، پرسنل بخش بهداشت، بیمارستان، کلینیک و دارو مواجه بود. کمونیست‌ها تصمیم گرفتند تلاش‌های اولیه خود را بر درمان بیماری‌هایی متمرکز کنند که با روش‌های ساده قابل پیشگیری بودند. بیماری‌هایی نظیر عفونت‌های معده و روده، عفونت‌های انگلی، مالاریا، بیماری‌های مقاربتی و بیماری‌های ساده کودکان که باعث مرگ و میر گسترده و از کار افتادگی بخش عظیمی از مردم می‌شدند. بسیاری از این بیماری‌ها با آموزش اصول اولیه بهداشت به مردم تحت کنترل در آمد. در همان سال اول بعد از انقلاب ۱۹۴۹ (۱۳۲۸) و با ریشه کن شد و سال ۱۹۵۰ نوبت به آبله رسید. سال ۱۹۵۷ بود که ۹ پزشک مشهور بریتانیایی از چین دیدن کردند و گزارش دادند که گرچه چینی‌ها هنوز بر پاره‌ای از مشکلات بفرنج پیروز نشده‌اند ولی موفقیت‌های چشمگیری به دست آورده‌اند. این پزشکان هم عقیده بودند که پیشرفت‌های عمده در این زمینه نتیجه مبارزات دامنه داری است که مردم عادی

کشیدن حجاب بر چهره تاریخ



نگاهی به مجموعه «کلاه پهلوی»

کلاه پهلوی نام سریالی است که حدود ۱۰ ماه از آغاز پخش آن از شبکه اول سیمای جمهوری اسلامی می‌گذرد. این فیلم بنا بر اظهارات ضیاءالدین ذری (کارگردان) بر اساس فیلمنامه‌ای تهیه شده که خود او در سال ۱۳۶۵ نگاشته است. کلاه پهلوی علاوه بر پرداختن به سیاست بسیار مهم کشف حجاب توسط رضا شاه سعی دارد عوامل پشت پرده‌ای چون نقش استعمار خارجی، افکار سنتی داخل کشور، سودجویی مقامات داخل حکومت و مواردی دیگر را به نمایش درآورد.

سریال با نمایش مقطعی از زندگی یک دانشجوی جوان به نام فرخ آغاز می‌شود. او در پاریس درس می‌خواند و در میان نگرش‌های مختلف دانشجویی سوسیالیست شناخته می‌شود. فقر شدید و شرایط اجتماعی کشور فرانسه که همچون سایر کشورهای اروپایی در بحران اقتصادی به سر می‌برد، او را حساس می‌کند و باعث شکل گرفتن افکار انقلابی در وی می‌شود. روزها درس می‌خواند و شب‌ها برای امرار معاش در یک رستوران کار می‌کند. حضورش در یک میهمانی اشرافی در فرانسه که توسط یکی از ایرانی‌های با نفوذ شکل گرفته سبب می‌شود توجه بسیاری از

افراد مهم از جمله سفیر وقت ایران در انگلیس را به خود جلب کند.

فرخ هم از سوی سیاستمدار مشهور تقی‌زاده و هم از جانب تریگانو یکی از عوامل پشت پرده کشور فرانسه برای تحقق نقشه‌های استعماری در ایران در نظر گرفته می‌شود. او به سفارش تقی‌زاده از کمک هزینه تحصیلی بهره‌مند شده و تریگانو نیز از طریق بلانش (دختر خوانده‌اش) او را تحت نظر می‌گیرد. رفت و آمد با افرادی از این دست از فرخ فرد دیگری می‌سازد: یک فرد وابسته به حکومت. پس از آنکه درسش به پایان می‌رسد به همراه بلانش به عنوان همسرش به ایران بر می‌گردد. این ظاهرا بخشی از یک نقشه استعماری است که پسرهای ایرانی با دختران اروپایی ازدواج کنند و آنان را به عنوان الگو همراه خود به ایران ببرند.

فرخ پس از ورود به ایران فرماندار یک شهر محروم می‌شود. از وی می‌خواهند که از آنجا شهری مدرن بسازد. سریال می‌خواهد نشان دهد که نقش و اقدامات فرخ در آبادانی شهر طبق طرح کشورهای اروپایی برای نفوذ در جامعه ایران انجام می‌گیرد. کارگردان سریال طی مصاحبه‌ای اعلام کرده که از نظر او این گونه طرح‌ها عملاً به نفع

کشور تمام شده است. او تأکید دارد که برخوردش به غرب یکجانبه و خصمانه نیست و جوانب مثبت‌شان را هم در کنار کارهای منفی‌شان می‌بیند! در واقع این حرف کارگردان بیان گرایش کلی‌تر طبقه حاکمه اسلامی است که علاقمند به استفاده از سرمایه‌ها و فن‌آوری و توانایی‌های مدیریتی غرب امپریالیستی است اما تقاضا می‌کند که اربابان به ایدئولوژی کهنه و فرهنگ و باورهای اسلامی‌اش کاری نداشته باشند.

آنچه بیش از هر چیز در این سریال مورد توجه می‌باشد، تلاش بلانش و دیگر زنان تجدد خواه است که می‌کوشند مردم به ویژه زنان را برای پذیرش تغییرات مدرن آماده کنند اما با مقاومت مذهبیون سنتی و تفکر مرد سالار روبرو می‌شوند. بلانش در ابتدا سعی می‌کند با آموزش زبان فرانسه راه را برای ارائه فرهنگ فرانسوی میان دختران بومی شهر باز کند. اما نماد مقاومت در برابر این «تهاجم فرهنگی» زنی است محجبه که مدیر تنها مدرسه شهر است. زنی به نام فروغ که همسرش از کسبه بازار است. سریال او را زنی روشنفکر و مطلع از علم و تاریخ جهان و اروپا نشان می‌دهد. این البته تحریف واقعیات تاریخی است. در آن دوره زنانی که روشنفکر و علاقمند به علم روز و هنر بودند با حجاب سر سازگاری نداشتند. نمونه فروغ که هم محجبه و ضد مدرنیته باشد و هم اهل علم و آشنا به تاریخ اروپا و مدیر یک مدرسه دخترانه در شهری کوچک را در هیچ جای آن تاریخ نمی‌توان پیدا کرد. ضیاءالدین ذری در واقع فروغ را از بین زنان مرتجع حکومتی امروز با ماشین زمان به آغاز قرن بیستم منتقل کرده است تا حرف‌های مردسالارانه و عقب مانده امروز جمهوری اسلامی را از زبان او بزند.

فروغ با بلانش وارد چالش‌های بسیار می‌شود و عملاً نویسنده از زبان فروغ ایدئولوژی مذهبی و مردسالار را بازگو می‌کند. در اکثر موارد این بلانش است که از پس استدلال‌های فروغ بر نمی‌آید و در بحث مغلوب می‌شود. اولین جدل این دو زمانی است که بلانش برای دانش‌آموزان از فمینیسم می‌گوید و فروغ که گویی از زیر و بم و تاریخچه فمینیسم (و شاید از سه موج آن!) مطلع است در اعتراض به وی قوانین اسلام را به عنوان راه‌رهای زن بر می‌شمرد. دفاع از حجاب

توسط فروغ در برابر بحث‌های بلانش علیه این عامل اسارت زن، نقطه اوج نماد سازی و قهرمان تراشی از فروغ است. سریال کلاه پهلوی هنوز به پایان نرسیده است اما تا همین جای داستان روشن است که این سریال سفارشی بر اساس سیاست‌گذاری‌های چند ساله اخیر صدا و سیما و دستگاه فرهنگی رژیم (و رهنمودهای شخص خامنه‌ای) علیه فمینیسم و جنبش‌های زنان و به قول معروف با هدف «فرار به جلو» ساخته شده است. دستگاه تبلیغی و ایدئولوژیک جمهوری اسلامی می‌خواهد با تولید اینگونه سریال‌ها نقطه ضعف آشکار نظام را در مواجهه با مخالفت و اعتراض زنان، و نارضایتی بر حقی که علیه حجاب اجباری از همان روز به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در جامعه ایران شکل گرفته، ببوشاند و گریبان خود را از برچسب قرون وسطایی بودن و زن ستیز بودن خلاص کند. اما چه محتوا و جزئیات خود سریال کلاه پهلوی، چه حرف‌های سازنده‌اش و چه تفاسیر هواداران کهنه‌پرستش در سایت رسمی کلاه پهلوی، تأکیدی دوباره است بر ماهیت ارتجاعی و ایدئولوژی مردسالارانه‌شان. اینان نقطه قوت سریال را در به نمایش در آوردن «غیرت ایرانی» و «حفاظت زن مسلمان از چادرش تا دم مرگ» می‌دانند. از پشت این غیرت، خشونت خانگی علیه زنان و گشت ارشاد و سنگسار و قتل‌های ناموسی سرک می‌کشد و در پس آن «حفاظت» اشاعه فکر تسلیم و تمکین و گردن گذاشتن به فرودستی زن و قبول اینکه زن مایملک و تابع مرد (پدر، برادر، همسر، قیم مردی از انساب و یا از جانب حکومت شرع) خودنمایی می‌کند.

در پایان باید به سازشکاری، فرصت‌طلبی یا منفعت‌جویی بازیگرانی اشاره کرد که به بازی در این سریال مرتجعانه تن داده‌اند و در این کارزار ضد فمینیستی و زن ستیزانه با صدا و سیما جمهوری اسلامی همدستان شده‌اند. حساب عناصر رسوایی مانند شریفی نیا و امین حیایی به کنار، زنان بازیگری چون مرلیا زارعی و شقایق فراهانی چه پاسخی برای زنان ستمدیده و آزاده کشور دارند؟ ■

نسیم ستوده

شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش آتش به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@yahoo.com weblog: n-atash.blogspot.com